



یادی از مترجم بزرگ استاد نجف دریابندری

تفکر و ترجمه

عاطفه طاهایی
مترجم

آقای دریابندری خودتان بهتر می‌دانید که بخت آدم را بیشتر اوقات، دیگران رقم می‌زنند اما خود آدم را نه. خوشبختانه همیشه کاغذ هست یا به سبب این دوران، کاغذ مجازی، که به‌من‌امکان می‌دهد به شما و از شما بی‌واسطه

بنویسم و جای خالی‌ام را در یادبود مجازی شما که بخت حضور در آن را نیافتیم، جبران کنم. بیست و شش سال از نخستین دیدار با شما می‌گذرد. من بوم و چند تن از دوستان، جوان بودیم. آمدم به منزلتان. آن خانه زیبا که با اهالی اش زبیرت بود. شما بودید و همسرتان خانم فهیمه راستکار و مهربانی و صمیمیتی که آن موقع نمی‌دانستم منشأ آن کجاست. زیبایی آن نخستین دیدار تا پایان عمر با من خواهد بود. مدتی بعد از بخت خوش، دیدار شما، هر دو هفته یک بار نصیب ما شد. هر بار که می‌آمدیم شما مشغول کار بودید و تا خوب جاگیر نمی‌شدیم دست از کار بر نمی‌داشتید. مگر دروازه‌ها چه بود که شما آن همه از دنیای دور و برتان منفک می‌کرد؟ یادم است معنی هنر را خواندید و درد بی‌خوبی‌اش را می‌خواندید و می‌آمدیم و فکرها و سوال‌های مان را می‌گفتیم و هر بار بعد از پایان بحث، می‌دیگری بودیم. چقدر مکث‌های تان را دوست داشتم و روش استدلال تان را که گاهی خنده‌های تان در آخر بحث بر طراوتش می‌افزود.

درسم تازه تمام شده بود و هر متنی را با وسوسه ترجمه‌اش می‌خواندم. دوسه متن هم

ترجمه کردم و برای نشریه‌ها فرستادم. اما ترجمه آثار ادبی را برای بعد گذاشته بودم. یعنی بعد از ترجمه تعداد قابل توجهی از متن‌های کوتاه ادبی، زمانی که کمی دانش عملی داشتم، اما این طوری نشد. دوستی نمایشنامه‌سیاه از ژانر ادبی اجرا انتخاب کرده بود و به ترجمه‌اش نیاز داشتم. ناگزیر دست به کار شدم، گرچه می‌ترسیدم. ترسم البته بیجا هم نبود. کم تجربه بودم و متن هم متن مهمی بود. درست است سختی کشیدم اما لذت هم بردم چون ترجمه‌اش برایم همراه با کشف و شهود بود. حالا می‌فهمم چرا آن زمان متوجه حضور مان نمی‌شدید. به هر حال کار آن دوست به سرانجام رسید. حالا من مانده بودم و متنی که مطمئن نبودم ارزش چاپ شدن داشته باشد. خیلی دلم می‌خواست شما آن را بخوانید اما شخصاً بعد از ترجمه یک اثر ادبی آنکی از حال تان را درک می‌کردم. محال بود که بخوادم کار شما و قفله‌های بنیادیم. اما فهیمه نازنین که شور و عشق عجیبی به تئاتر و ادبیات داشت به پیشنهاد خودش متن مرا به شما رساند. بسیار به من لطف کردید و متن را خواندید و ایرادها را در حاشیه صفحه‌ها نوشتید. زیاد نبودند اما بسیار مهم بودند. مهم بودند چون غیر مستقیم به من می‌گفتند ای مترجم تازه‌کار فارسی زبان حساس باش به واژه‌هایی که هر روز به کار می‌بری، به آنچه می‌گویی یا می‌شنوی یا می‌خوانی، به واژه‌هایی از حال و از گذشته. و از همه آنها حساس تر به نحو کلام. این حرف‌ها هیچ وقت بدیهی نمی‌شود. گیرم هزار هزار بار دهان اهل فن بیرون آمده‌یاد کتاب‌ها نوشته شده باشد. زبان مثل زندگی است. مگر نه آقای دریابندری؟ پاسخ تان را می‌دانم: زبان خود زندگی است. شما چنان به زبان حساس

بودید که امکان تازه‌ای را در «پیرمرد و دریا» پیش روی مترجمان گذاشتید و آن استفاده از واژه‌های گویش محلی بوشهر در ترجمه بود. این واژه‌ها منظورهای مختلفی را در متن برآورده می‌کردند. در فضا سازی و شخصیت پردازی و ریتم کلام، نقشی را بر عهده گرفتند که واژه معمول از عهده آن بر نمی‌آمد. آنچه به مترجمان همواره توصیه می‌شود یا استفاده از گنجینه واژگان در متون کهن زبان فارسی است یا واژه سازی. استفاده از واژگان گویش‌های محلی امکان تازه‌ای است که در به کار بردنش در ترجمه باید بیش از دیگر واژه‌های زبان فارسی دقیق و محتاط بود. اینجا است که از خود می‌پرسم آیا نباید در مفهوم رایج زبان معیار اندکی تجدید نظر و گستره آن را فراخ تر کنیم؟

تعریف رنگ به رنگ دیگری هم در حوزه زبان و ترجمه بودند که در فلان کتاب و نشریه می‌دیدم یا در کلاس درس یا از زبان بهمان مترجم اسم و رسم دار می‌شنیدم. هر بار دچار توهم کسب دانش می‌شدم، حال آنکه فقط مشتکی معلومات بودند. اساس دانش شک است، پرسش است و شما می‌دانستید چه طور در همه آنها شک کنید آقای دریابندری و چون یک عمر با فلسفه و منطق آخت بودید آنها را به ضرب استدلالی روان و منطقی از اعتبار می‌انداختید. آثانی که بی چون و چرا چیزی را می‌پذیرند و تکرارش می‌کنند و هم دیگرانی که جز انکار مصرا نه وی اساس چیز دیگری باعث شهرت شان نمی‌شود. واقعا چه نسبتی با تفکر منطقی و انتقادی دارند؟

چنین تأییدها و انکارهایی (البته انکار صدمرتبه از بی‌اعتنایی و ندیدن و ندانستن بهتر است) وحشت آفرین است: من حتی از بیان وحشت خودم ابا داشتم. می‌پرسید و وحشت از چه؟ وحشت از نقدهایی که برخی از مترجمان و نویسندگان معروف آن دوره درباره ترجمه برخی از کتاب‌ها در نشریات می‌نوشتند؛ چقدر خواندن شان برایم رعب آور بود! به صورت گنگی حس می‌کردم کارشان با آن معنایی که از نقد می‌فهمم تناسبی ندارد. افسوس که آن زمان جسم به فکر تبدیل نمی‌شد و پیش نمی‌رفت و برایم موضوع مستحکم نمی‌ساخت. فقط می‌فهمیدم چیزی در این میان درست نیست. اما نظر شما در این باره چشم اندازی مبهم را برایم شفاف و دیدنی کرد. وقتی که نقد ترجمه را در ارتباطی تنگاتنگ با نقد ادبی دانستید. حالا دیگر می‌گیری صاحب نامان که اندک غلط‌های واژگانی و خطاهای دستوری را چون سند فاحش ناتوانی مترجم بر سرش می‌کوبیدند. ترسناک نبود.

آن سطی که شما دعوت به دیدنش می‌کردید وسیع بود. کل اثر ادبی بود. ساختارش، لحنش، ریتمش و... شما معنی آفرینش در ترجمه را تبیین کردید؛ چه در نظر چه در عمل. پیش از آن «آفرینش در ترجمه» برایم تنها عبارتی پرطمطراق و گنگ بود. نخستین بار در جلسه‌ای درباره ترجمه بود که زنده یاد ابوالحسن نجفی، نخستین گام فرآیند آفرینش در ترجمه را برایم ملموس کرد. در یک سطح سخن و تمام دسته بندی معمول در شناخت متن را برایم به هم ریخت. زبان ژورنالیستی، زبان عامیانه، زبان محاوره، زبان فاخر، زبان کودکان و زبان.... درست است که این دسته بندی در ترجمه متون تا حدود زیادی اعتبار دارد اما در ترجمه اثر ادبی کمک چندانی نمی‌کند. چون اثر ادبی را باید به مثابه سخن یا گفتار (discours) درک کرد نه زبان (langue/language). سطح‌های سخن یک طیف را می‌سازند که در یک سر طیف از بدوی ترین کارکرد زبان استفاده شده به این معنی که هر دال فقط و فقط یک مدل اول دارد و آن سر طیف، شعر است. یعنی عالی ترین و پیچیده ترین کارکردش. اما گام‌های بعدی را از شما آموختم: از ترجمه‌های تان. راستش اغلب اوقات بعد از مطالعه اثری ادبی به ترجمه شما و بستن کتاب حسی به من دست می‌داد نزدیک به حسی که از خواندن شعری خوب به من دست می‌دهد. حسی که ربطی به قصه رمان یا داستان نداشت و نمی‌دانستم چرا. بعدا دلیلیش را فهمیدم. وقتی ترجمه داستان کوتاه «در کنار دریا» از بز گریه را در نشریه‌های آن زمان خواندم. متنی ساده با کلماتی ساده و بدون روایتی خاص. این متن در واقع توصیف سه به است که در کنار دریا راه می‌روند. خواندنش متأثرم کرد. حس می‌کردم هاله‌ای از شعر متن را در بر گرفته است. کنجکاوانه متن را واری می‌کردم به جای معادل‌های شما معادل‌های دیگری گذاشتم. برخی جملات را طوری دیگری نوشتم و هر بار آن هاله کم رنگ و کمزنگ تر می‌شد. فهمیدم متن یک کل ارگانیک است. فهمیدم واحد ترجمه کل متن است نه عبارت، نه پاراگراف، واژه که بهمانند. فهمیدم که فهم و انس مترجم با شعر به او قدرت می‌دهد تا ظرفیت نثریک رمان یا نمایشنامه را بهتر درک کند. تا آن شعر محو و مبهمی را که از کل اثر برمی‌خیزد و در جان مخاطب می‌نشیند در یاد بوی او در انتخاب واژه، نحو و ریتم مناسب کمک می‌کند. آقای دریابندری شما از شاعران انگلیسی زبان هرگز کتابی ترجمه نکردید اما از اغلب کسانی که دست به ترجمه آثار شعری زده‌اند بسیار بسیار در برگردان شعر درون آثار ادبی موفق بوده‌اید.

و اما داستان آن نخستین ترجمه ادبی من. توانستم بعد از چند سال تقلا و این در آن در زدن منتشرش کنم. خواسته بودید که از شما در کتاب سپاسگزاری کنم. هر چند دلم نمی‌خواست اما خواست شما را بجا آوردم. بعدها، سال‌ها بعد، اهمیت توصیه شما را فهمیدم و درس بزرگ پنهان در آن را دریافتم: هر اثری که ترجمه چه تالیف باید روی پای خودش بایستد. اگر نتواند نه مقدمه شخص مهمی نه حتی شهرت نام مترجم یا مؤلف آن یا اعتبار ناشری بزرگ یا تبلیغ گسترده رسانه‌ها نمی‌تواند آن را فلاکتش نجات دهد هر چند که نسخه‌های زیادی از آن به فروش برود یا بر سر زبان‌ها بیفتد.

اما مهم تر از همه، وفاداری شما به خودتان بود. به علاقتان. برای همین اسیر تصویری که در جامعه از شما شکل گرفته بود نشدید. شاهدش هم «کتاب مستطاب آشپزی». در واقع آنچه بیش از همه برایم اهمیت دارد این است که شما نه به خود که به نفس «تفکر» وفادار بوده‌اید. برای همین است که دور از جریان‌های غالب صریحاً اظهار نظر و کار کرده‌اید و تریسی از مخالفت با سرزنش دیگران به خود را نداده‌اید. برای همین است که کتابی به ظاهر بی‌ربط با فضای ادبی و روشنفکری تالیف کردید. این‌هایی نتیجه علاقتان است که همواره در طول زندگی به اندیشیدن داشته‌اید. اندیشیدن با ذهنیتی پذیرا و باز که آموختن و به کار بستن آن چندان راحت و بی‌درد نیست. همان طور که گفته‌اید نقد دیگری به معنای نفی او یا اثبات خودمان نیست. پس باید بتوانیم به خودمان هم با دید انتقادی نگاه کنیم. همان طور که به میراث گذشتگان و معاصران مان؛ از جمله به میراثی که شما برایمان بجا گذاشته‌اید. □



درگذشت رمان نویس مشهور اسپانیایی

روز جمعه کارلوس روئیس ثاقون نویسنده اسپانیایی رمان پر فروش «سایه باد» در پنجاه و پنج سالگی بر اثر ابتلا به سرطان روده درگذشت. از رمان‌هایش در ایران «سایه باد» و «امانینا» ترجمه استاد قاسم صنعوی چاپ شده است. پس از مرگ این نویسنده مشهور، پدر و ساجز نخست وزیر اسپانیا هم توییت کرد: «یکی از پر خواننده و تحسین شده ترین نویسندگان اسپانیایی را از دست دادیم. کارلوس روئیس ثاقون رمان نویس مهم عصر ماقتن مهمی در ادبیات مدرن داشت. «غیر از آثاری که از این نویسنده ذکر کردیم روئیس ثاقون نویسنده هشت رمان از جمله «بازی فرشته» و «هزار توی اروح» است که کتاب‌هایش بیش از ۳۸ میلیون نسخه در سرتاسر جهان فروش داشته و به بیش از ۴۰ زبان ترجمه شده و چندین جایزه برای او به ارمغان آورده است.

در اهمیت رمان «سایه باد» استفن کینگ نویسنده مشهور آمریکایی آثاری نظیر «مسیر سبز»، «رهایش از شانوشنگ» و «درخشش» گفته است: «اگر تصویری کردید رمان کوتیک واقعی با پایان قرن نوزدهم تمام شده این کتاب نظرات را عوض خواهد کرد.» □



ماجرای نوید و نگار

کتابی از مصطفی مستور با صدای نیما رئیسی
هوتن شکبیا و حمیرا افشار

مصطفی مستور متولد ۱۳۴۳ در اهواز، داستان نویس، نمایشنامه نویس، مترجم و برنده جوایز ادبی است. مستور را به واسطه داستان‌های عاشقانه و فلسفی‌اش می‌شناسیم. او در ادبیات داستانی امروز ایران نویسنده‌ای معروف و بحث برانگیز است. نخستین داستان او در سال ۱۳۷۰ و در مجله «کیان» منتشر شد. در فاصله سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۶ چند داستان کوتاه دیگر در این مجله از او به چاپ رسید که همه آنها را در سال ۱۳۷۷ به عنوان نخستین اثرش، «عشق روی پیاده‌رو»، منتشر کرد. آثار مصطفی مستور تاکنون جوایز بسیاری از جمله جایزه بهترین رمان سال از سوی انجمن منتقدان مطبوعات، جایزه ادبی اصفهان و جایزه قلم زرین را کسب کرده. در این میان، یکی از آثارش با عنوان «سه گزارش کوتاه درباره نوید و نگار» به تازگی از سوی «نوبین کتاب»، یکی از ناشران تخصصی کتاب‌های گویا، با صدای نیما رئیسی، هوتن شکبیا و

حمیرا افشار منتشر شده است. این داستان، روایتگر سه روز از زندگی خواهر و برادری به اسم نوید و نگار است. داستان با خبر برنگشتن نگار به خانه آغاز می‌شود؛ خبری که پدر به نوید می‌دهد. شنونده در ذهن بی‌قرار نوید که شروع به روایت‌های مختلفی از خود می‌کند، با گرگ داستان روبه‌رو می‌شود. این طور به نظر می‌آید که او تکیه‌گاه و حامی باقی اعضای خانواده است ولی در واقع خود نیازمند نجات‌دهنده‌ای است که او را از سرگشتگی‌هایش جلد ساعد منشی از سوی نشر «نوبین کتاب» (ناشر کتاب‌های صوتی) منتشر شده است. اثری که با وسواس نسبت به کیفیت تولید، با حضور و همراهی پیوسته نویسنده در طول خوانش اثر و حضور چهره‌های شاخص و توانمند عرضه‌گویی، همچنین آهنگسازی ویژه اثر برای شنوندگان کتاب صوتی، به‌خصوص مخاطبان آثار مصطفی مستور، فراهم شده است.

«نوبین کتاب» نخستین ناشر تخصصی کتاب‌های صوتی در ایران است که از سال ۱۳۸۶ فعالیت خود را آغاز و تا به حال حدود هزار عنوان کتاب صوتی منتشر کرده است. از میان آثار شاخص مصطفی مستور تا به حال «عشق روی پیاده‌رو»، «چند روایت معتبر»، «حکایت عشقی بی‌قاف، بی‌شین، بی‌نقطه»، «سه گزارش کوتاه درباره نوید و نگار»، «بهترین شکل ممکن» از سوی «نوبین کتاب» در قالب کتاب صوتی منتشر شده است. □